Journal of Fiqh and Usul
Vol. 52, No. 1, Issue 120
Spring 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v52i1.72523

فقه و اصول
سال پنجاه و دوم، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۲۰
بهار ۱۳۹۹، ص ۱۳۶-۱۲۱

بازپژوهی روایات قاعده فراغ و تجاوز با رویکردی بر احیای قاعده یقین *

دکتر طاهر علی محمدی[۱]
دانشیار دانشگاه ایلام
Email: t.alimohamadi@ilam.ac.ir
میثم محمودی سیدآبادی
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم
Email: mmahmoodi82@yahoo.com
حمزه نظرپور
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران
Email: hamzehnazarpour@gmail.com

چکیده

قاعده یقین را مشهور فقها و اصولیان نپذیرفته و معتقدند که مستندی جهت احراز قاعده‌انگاری آن یافت نمی‌شود. شیخ انصاری حتی استنباط این قاعده را از روایات باب فراغ و تجاوز صحیح نیافته است؛ البته اینکه مفاد قاعده یقین با قاعده فراغ و تجاوز یکی باشد و از این جهت بتوان آن را اثبات نمود، پنداری ناپسند است؛ زیرا در قاعده یقین، سبق یقین، رکن اصلی است؛ ولی در باب فراغ و تجاوز عنصر یقین مفروض نیست و درست از همین منظر این پرسش قابل طرح است که آیا از اطلاق برخی روایات این باب، می‌توان مواردی که فرد یقین دارد را نیز استنباط کرد؟ به دیگر سخن آیا می‌توان مسبوقیّت شکّ نسبت به حالت غفلت و یقین را دریافت یا خیر؟ اگر این امکان میسّر باشد، هر چند می‌توان گفت که این روایات مستقلاً مثبت قاعده یقین نیستند؛ ولی با توجه به اطلاق آن‌ها، با اثبات آن منافاتی نخواهند داشت. در این پژوهش که به شیوه توصیفی ـ تحلیلی صورت پذیرفته، ضمن بررسی اقوال موجود در بحث و ارائه سه برداشت در راستای تبیین مقصود از قاعده یقین، با استفاده از برخی روایات باب فراغ و تجاوز، حجیت قاعده یقین در محدوده تفسیر حداقلّی آن اثبات شده است.

کلیدواژه‌ها: قاعده یقین، قاعده فراغ و تجاوز، حجیّت قاعده یقین، روایات باب فراغ و تجاوز، حدوث مشکوک‌فیه.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۲/۱۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۹/۱۲.
۱ . نویسنده مسئول

Restudying the Narrations Concerning the Rule of Discharge and Passage with an Approach to Reviving the Rule of Certainty

Taher Ali Mohammadi, Ph.D. Associate Professor, Ilam University (Corresponding Author)

Meisam Mahmoudi Sayyed Abadi, Ph.D. Student of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, University of Qom

Hamze Nazar Pour, Ph.D. Student of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, University of Mazandaran

Abstract

The rule of certainty has not been accepted by famous Islamic jurists and Usulis and they believe that there is no proof to consider it as a rule. Sheikh Ansari has even refused the validity of inferring this rule from the narrations of the discharge and passage field; Indeed, it is a misconception to believe that the content of the rule of certainty is the same as the rule of discharge and passage and conclude that it is possible to prove the former; since, in the rule of certainty, the precedence of certainty is the main element; while with regard to the rule of discharge and passage, the certainty element is not assumed and from this very aspect, a question arises whether it is possible to infer the cases of the individual's certainty from the absoluteness of some narrations of this area as well . In other words, is it possible to infer the precedence of doubt in comparison to the neglect and certainty case? If possible, although it may be said that the narrations may not independently prove the rule of certainty; given their absoluteness, they do not contradict its proof either. In this descriptive-analytical research, while examining the opinions on the topic and presenting three understandings in order to explain the meaning of the rule of certainty, using some narrations of the rule of discharge and passage area, the authority of the rule of certainty has been proven in the context of its minimum interpretation.

Keywords: the rule of certainty, the rule of discharge and passage, the authority of the rule of certainty, narrations of the rule of discharge and passage area, occurrence of the object of doubt.

مقدمه

قاعده یقین یعنی قاعده‌ای که حکم به وجود شیء و مترتب شدن آثار وجودی آن می‌دهد وقتی که بعد از علم به آن شیء در مطابقت یا عدم مطابقت آن علم با واقع شکّ شود. بیشتر اصولیان معتقدند که مدرکی بر آن یافت نمی‌شود و اگر هم روایت یا مدرکی باشد که علاوه بر احتمال شمول آن نسبت بـه قاعـده یقـین، می‌تواند شامل مورد دیگری مثل استصحاب نیز بشود، اظهریت در شمول استصحاب خواهد بود و شـمول آن نسبت به قاعده یقین ردّ می‌گردد (ر.ک: انصاری، ۳/ ۳۱۱؛ جواهری، ۲/ ٦٧٦؛ اراکی، ۲/ ٦٧٠؛ صافی، ۲/ ٤٥٥). شیخ انصاری هنگام تبیین این قاعده، سه تفسیر از آن ارائه داده‌اند: یکی اینکه مقصـود از قاعـده یقین، اثبات حدوث مشکوکٌ‌فیه و حکم به بقا و پایداری آن تا وقت یقین به از بـین رفـتن آن می‌باشـد؛ دوم اینکه منظور صرف حدوث مشکوکٌ‌فیه در زمان گذشته بدون اثبات آن در آینده و بعد اسـت؛ و سـوم اینکـه مراد، مجرّد امضای آثاری است که سابقاً بر آن مترتّب بوده و صحّت اعمال گذشته کـه بـر آن متفـرّع شـده است (انصاری، ۳/ ۳۱۰ ـ ۳۱۱). در این نوشتار ضمن بررسی اجمالی قاعده فراغ و تجاوز و قاعده یقین، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که آیا می‌توان با استناد به روایات باب فراغ و تجاوز در مجمـوع بـه حجیّـت قاعده یقین رسید؟ و اگر چنین امکانی وجود دارد، آیا این حجیّت به صورت مطلق خواهد بود یا تنها بنا بـر برخی تفاسیر چنین اقتضایی وجود خواهد داشت؟

قاعده فراغ و تجاوز

فقها بر خلاف تبیین کامل موضوع و مباحث پیرامون قاعده فراغ و تجاوز نسبت به تعـریف آن اقـدامی نکرده‌اند. بـرای تعریف قاعده فراغ می‌توان گفت عبارت است از حکم ظاهری به صحت عملی که شخص از انجام آن عمل فارغ شده است (هاشمی شاهرودی، ۱۷)؛ به دیگر سخن قاعده فراغ یعنی حکم به صحّت موجود مشکوک الصحه پس از فراغت از عمل؛ مثل شکّ در صحّت نماز بخاطر وجود خلل، که حکم بـه صحّت و تمامیت آن شده و بر شکّ اثری مترتّب نمی‌شود (مصطفوی، ۱/ ۱۸۷). قاعده تجاوز نیـز عبـارت است از حکم ظاهری به اتیان جزء مشکوک پس از تجاوز از محل آن (هاشمی شاهرودی، ۱۷)؛ به عبارت دیگر، حکم به تحقّق مشکوک التحقّق پس از تجاوز از محلّ، مفاد قاعده تجاوز است؛ مثل وقتی که مکلّف شکّ در تحقّق جزیی از عبادت پس از تجاوز از محل داشته باشد، که در آن صورت، به شکّ اعتنا نمی‌کند و اثری بر آن مترتّب نخواهد شد (مصطفوی، ۱/ ٨٤).

هر یک از تجاوز و فراغ موضوع و محمولی دارند. موضوع قاعده تجاوز، شکّ در وجود اسـت کـه آیـا ایجاد شده است یا نه و محمول آن نیز حکم بـه وجـود و مترتـب شـدن آثـار آن اسـت (مشـکینی، ۱۸۳). موضوع قاعده فراغ عملی است که از آن فارغ شده و در صحّت و فساد آن شـکّ می‌شـود و محمـول آن نیـز حکم به صحّت و مترتب شدن آثار بر آن فعل است (همو، ۱۹۹).

بحث دیگری که شاید ذهن را به خود مشغول کند این است که آیا این قاعده، یـک قاعـده بـوده یـا دو قاعده است؟ به دیگر سخن آیا امکان دارد با یک جعل و ایجاد یک جامع آن را میـان هـر دو قاعـده جـاری نمود یا نه؟ شیخ انصاری معتقد است که با جعل واحد می‌توان هر دو را جعل نمود؛ چرا که می‌توان قاعـده فراغ را به قاعده تجاوز ارجاع داد (انصاری، ۳/ ۳٤۲). محقّق نائینی (کاظمی خراسانی، ٤/ ٦۲۰) و برخی متأخرین (مشکینی اردبیلی، ۵/ ۵۹) قائل به تعدّد قاعده هستند. بر این مبنا، تفاوت میـان فـراغ و تجـاوز را می‌توان این چنین خلاصه نمود: در قاعده فراغ با وجود یقین به تحقّق، شکّ در صحّت فعل است. مجـرای این قاعده پس از فراغت از عمل بوده و مفاد آن، مفاد «کان ناقصه» اسـت؛ یعنـی آنچـه کـه موجـود شـده، صحیح بوده است یا نه؛ اما در قاعده تجاوز، خود تحقّق، مشکوک می‌باشـد. مجـرای آن پـس از تجـاوز از محلّ بوده و مفادش هم، مفاد «کان تامّه» است؛ بدین معنا که آیا محقَّق و واقع شده است یا نه.

قاعده یقین

قاعده یقین یعنی قاعده‌ای که حکم به وجود شیء و مترتب شدن آثار وجودی آن می‌دهد وقتی که بعـد از علم به آن شیء، در مطابقت یا عدم مطابقت آن علم بـا واقـع شـکّ شـود. ایـن قاعـده دارای موضـوع و محمول است. موضوع آن شکّ ساری در وجود چیزی است که نسبت به آن یقین وجود دارد و محمـول آن، حکم به وجـود آن؛ یعنـی مترتّـب شـدن آثـار وجـود می‌باشـد (مشـکینی، ۲۱۷)؛ بـرای مثـال انسـان روز چهارشنبه می‌دانست که فلانی عادل است و به او اقتدا نمـوده و نمـاز خوانـده اسـت. روز پنج‌شـنبه شـکّ می‌کند آیا فلان فرد واقعاً دیروز عادل بوده یا نه؟

عناصر تشکیل دهنده قاعده یقین عبارت است از: وحدت متعلّق شک و یقین، وحدت زمان مشـکوک و متیقّن، تعدّد زمان شک و یقین (ولایی، ۲۶۴). برخی نیز معتقدند قاعده یقین دو رکن دارد: یقین متزلـزل و شکّ ساری (ایروانی، ۴/ ۲۵).

بررسی حجیّت قاعده یقین

۱. احتمالات در تفسیر قاعده یقین

پیش از بررسی این که آیا قاعده یقین حجیّت دارد یا نه، لازم است که مراد و مقصود از این قاعده تبیین گردد و تا بتوان به پرسشی که مطرح شد، پاسخ داد. در تبیین مقصود از قاعده یقین، سه احتمال وجود دارد:

أـ اینکه مقصود از قاعده یقین، اثبات حدوث مشکوکٌ‌فیه و حکم به بقای آن تا زمان یقین به ارتفـاع آن باشد (انصاری، ۳/ ۳۱۰). برای مثال اگر به اعلمیّت فردی جهت تقلید یقین وجود دارد و سپس در اعلمیّت وی شکّ شود، بر حسب این برداشت، تمامی اموری که پیش از شکّ بر مبنای فتوای وی انجام شده است، صحیح بوده و پس از این هم صحیح خواهد بود مگر آنکه یقین حاصل شود که یقین پیشـین خـلاف بـوده

است.

ب ـ اینکه مقصود صرف حدوث مشکوکٌفیه در زمان سابق بدون اثبات آن در بعد باشد (همان)؛ بدین معنا که پیش از سریان شکّ به اعلمیت مرجعی، مقداری پول به عنوان خمس جدا کرده تا به وی بپردازد ولی قبل از پرداخت، شکّ در اعلمیت وی از ابتدا پیدا می‌کند در این صورت می‌تواند پول خمس جدا شده را به او بپردازد؛ ولی پس از شکّ در اعلمیّت دیگر نمی‌توان تقلید و یا اثری جدید مترتّب نمود.

ج ـ اینکه مقصود مجرّد امضای آثاری است که سابقاً بر آن مترتّب بوده و صحّت اعمال گذشته که بر آن متفرّع شده است (همان، ۳/ ۳۱۱)؛ مثلاً اموری را که پیش از شک در اعلمیّت انجام داده است، صحیح بوده؛ ولی نسبت به بعد از شکّ نمی‌توان هیچ اثری مترتّب کرد.

برخی محقّقان از برداشت اوّل، به تفسیر حداکثری، از برداشت دوم به تفسیر حد متوسط و از برداشت سوم به تفسیر حداقلّی تعبیر کرده‌اند (پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله علی‌دوست، جلسه ۲۸).

به طور خلاصه می‌توان سه احتمال را چنین جمع‌بندی نمود: ۱) حکم به اعلمیّت و پایداری آن تا زمانی که این یقین توسط یقینی جدید نقض شود ۲) حکم به اعلمیّت و ترتّب آثار شرعی آن هر چند آن آثار را هنوز مترتب نکرده باشد ۳) حکم به ترتّب آثاری که مترتب شده است و صحّت اعمال متفرّع بر اعلمیّت سابق.

از مطالب پیش گفته روشن می‌شود که تفاوت میان معنای اول و دو معنای دیگر این است که مقصود از معنای اول حکم به مترتّب شدن آثار حدوث و بقا با هم است؛ در حالی که در دو مورد بعد اصلاً مقصود حکم به ترتّب آثار بقا نیست. تفاوت میان معنای دوم و سوم نیز این است که مقصود در معنای دوم، حکم به ثبوت مشکوک به صورت واقعی نسبت به همه آثاری است که بر آن مترتّب می‌شود حتّی نسبت به مواردی که در زمان لاحق مترتّب هستند؛ بدین معنا که اگر برای حدوث شیء اثری باشد که در زمان متأخر بر آن مترتّب می‌شود، بنا بر معنای دوم حکم به ترتّب آن آثار خواهد شد که این خلاف معنای سوم است؛ زیرا مقصود از معنای سوم چیزی جز حکم به صحّت مواردی که سابقاً بر متیقّن از احکام و آثار مترتّب می‌شد، نیست؛ اما حکم به حدوث مشکوک به گونه‌ای که مواردی که در زمان لاحق شرعاً بر آن مترتّب می‌شد، مترتّب گردد، منظور نیست. بنابراین معانی سه‌گانه فوق بر حسب عموم و خصوص مترتّب شده‌اند؛ زیرا هر لاحقی نسبت به امر سابق خود اخصّ محسوب می‌شود (آشتیانی، ۸/ ۲۳؛ تنکابنی، ۲/ ۸۲۴).

۲. دیدگاه فقها در حجیت قاعده یقین

گستره و قلمرو قاعده یقین در گذشته به اندازه‌ای بود که استصحاب و قاعده فراغ و تجاوز نیز از مصادیق آن شمرده می‌شد (ر.ک: شهید اول، ۱۳۲/۱)؛ اما با پیشرفت دانش اصول فقه، آرام آرام استصحاب و قاعده فراغ و تجاوز از هم جدا و هر یک مستقلّ شدند که این باعث شد تا قاعده یقین اهمیّت، اعتبار و حجیّت خود را از دست دهد؛ هر چند در راستای احیا و استفاده دوباره از آن و نیز مستند ساختنش

مستنداتی بسان روایات باب استصحاب یا قاعده فراغ و تجاوز با تقریب ذیل وجود دارد:

وجه استدلال به به روایات باب استصحاب این است که عبارات موجود در اخبار «لا ینقض» از قبیل یقین، شکّ و نقض به خودی خود اطلاق دارند و در این میان ادّعای اختصاص به استصحاب نیازمند دلیل است. از سوی دیگر در اخبار مذکور، قضیه «لا ینقض» نه تنها قابل صدق بر قاعده یقین است؛ بلکه این قضیه در بعضی فقرات همین اخبار، علاوه بر استصحاب بر قاعده یقین و قاعده اشتغال نیز تطبیق شده است و این به صراحت بیانگر استفاده این قاعده از این اخبار می‌باشد (انصاری حقیقی، ۲۲).

علت استدلال به ادله قاعده فراغ و تجاوز نیز آن است که هنگام شکّ در شیء پس از تجاوز از محلّ، به شکّ اعتنا نمی‌شود، در قاعده یقین نیز وقتی مثلاً به عدالت فردی در روز جمعه یقین وجود داشته باشد و روز شنبه در عدالت آن فرد در روز جمعه شکّ شود، این نوع شکّ، مصداق شکّ پس از تجاوز از محلّ می‌باشد که نباید مورد اعتنا قرار گیرد.

با این توضیح، در بحث اعتبار قاعده یقین دو دیدگاه مطرح است: حجیّت و عدم حجیّت. در ذیل به بیان هر یک پرداخته می‌شود:

دیدگاه اول: عدم حجیّت

از جمله معتقدان به عدم صحت استظهار قاعده یقین از روایات باب فراغ و تجاوز، شیخ انصاری است. وی معتقد است که برای قاعده یقین در هیچ یک از آن‌ها بنیان و پشتوانه وجود ندارد (انصاری، ۳/ ۳۱۱). می‌توان گفت که از دیدگاه شیخ انصاری، عدم حجیّت مطابق با اصل است. وی می‌نویسد: اگر معنای اول اراده شود، ظاهراً دلیلی که بر آن مقصود دلالت کند وجود ندارد؛ زیرا اگر اختصاص اخبار دلالت کننده بر اعتبار یقین سابق به این قاعده پذیرفته شوند، ممکن نیست که از قاعده یقین اثبات حدوث عدالت و بقای آن اراده شود؛ چرا که هر یک از حدوث و بقا شکّ مستقلّی محسوب می‌شوند و اراده حکم به حدوث و حکم به بقاء مستلزم استعمال یک لفظ در بیشتر از یک معنا است؛ بله اگر قطع به بقای عدالت بنا بر تقدیر حدوث آن شود، امکان دارد که گفته شود وقتی حدوث عدالت با قاعده یقین ثابت شود، بقای عدالت نیز ثابت خواهد شد؛ زیرا بنا بر تقدیر حدوث، علم به بقای عدالت وجود خواهد داشت؛ اما این ثبوت بقای عدالت به سبب قاعده یقین جز بنا بر قول به اعتبار اصل مثبت تامّ نیست و ثبوت و استمرار بواسطه قاعده یقین، فرضی بر فرض و تقدیری بر تقدیر خواهد بود (همو).

اگر گفته شود: اشکال استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا که توسط شیخ اعظم مطرح شده است، می‌بایست مورد توجه قرار گرفته و طبق آن یا مبنا را کنار گذاشته و یا باید قدر جامعی تصور کرد تا شامل قاعده یقین و فراغ و تجاوز شود، **می‌گوییم:** استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا زمانی است که یک لفظ مشترک، در یک استعمال و یک لحاظ، در دو معنا یا بیشتر به نحو «جمیع» به کار رود؛ یعنی در هر یک از دو معنا به‌طور مستقلّ استعمال شود، به این صورت که اگر فقط یک معنا بیشتر نمی‌داشت در همان معنا

استعمال می‌شد. اینجاست که از جواز و عدم جواز استعمال لفظ مشترک در بیشتر از یک معنـا، بحـث بـه میان می‌آید. بنابراین اگر یک لفظ مشـترک در «مجمـوع» دو معنـا یـا بیشـتر بـه کـار رود، بـه گونـه‌ای کـه مستعملٌ‌فیه، یک واحد مرکب از دو یا چند جزء باشد، از محلّ نزاع خارج است؛ زیرا امکان دارد یک لفـظ در جامع بین دو معنا استعمال شود. روشن است که در مفروض بحث، لفظ در جامع بین دو معنا استعمال شده است نه در جمیع معانی؛ چرا که روایات فوق دلالت دارد که هرگاه عملی صورت گرفـت و سـپس در آن شکّ واقع شد نباید به شکّ مجال تأثیر داد و این معنا قدر جامع بین قاعده یقین و قاعـده فـراغ و تجـاوز می‌باشد؛ حال چه یقینی وجود داشته و الان به شکّ تبدیل شده باشد یا یقینی وجود نداشـته و غفلـت بـوده است و اکنون در کیفیت کار و انجام آن شکّ دارد.

شیخ انصاری ذیل نقد برداشت اوّل به صراحت گفته است اینکه برای اثبات قاعده یقین به ادله دالّ بـر عدم اعتنا به شکّ پس از تجاوز از محلّ استناد شود، چیزی جز توهمی فاسد نیسـت. ایشـان برداشـت‌های دوم و سوم را نیز نقد نموده و در نهایت معتقد می‌شود که نمی‌تـوان قاعـده یقـین را از روایـات بـاب فـراغ و تجاوز استنباط نمود (همان، ۳/ ۳۱۱ ـ ۳۱۳). دلیل دیگری که می‌توان برای عدم حجیّت قاعده یقـین ارائـه داد، اجماع اصولیان بر این امر است (اراکی، ۲/ ٦٧٠؛ اسماعیل‌پور، ٤/ ۳۹؛ جواهری، ۲/ ٦٧٥؛ حسـینی شیرازی، ۸/ ۲۹۷؛ صافی گلپایگانی، ۲/ ٤٥٥؛ واعظ حسینی بهسودی، ۲/ ٦٧٥).

البته این دلیل قابل نقد است؛ زیرا می‌توان چنین ادعا نمود که مقصود، اجمـاع مصـطلح اصـولی کـه حجّت بر حکم شرعی است، نیست. از سوی دیگر این بحث نیز می‌تواند وجـود داشـته باشـد کـه امکـان اجماع در اصول هم وجود دارد یا فقط در فقه کاربرد دارد؟ برای نمونه صاحب قـوانین، اجمـاع در مسـائل اصول را در نهایت بُعد دانسته (قمی، ٤/ ٥٦٤) و در مقابـل صـاحب فصـول دیـدگاه وی را ردّ کـرده اسـت (حائری اصفهانی، ۴۱۹). در هر صورت این یک بحث مبنایی است که بایستی در جای خود مورد بررسـی واقع شود ولی امکان ردّ این نظر به این دلیل که برخی افراد قائل به حجیّت قاعده یقین هستند، وجود دارد.

دیدگاه دوم: حجیّت فی الجمله

محقّق حائری بر این نظر است که آنچه ممکن است فی‌الجمله مدرک برای قاعده یقین باشد، روایـاتی هستند که دلالت بر عدم اعتنا به شکّ بعد از تجاوز از شیء دارند (حائری یزدی، ۵۸۸)؛ البته وی بر همین اظهار نظر کلّی بسنده نموده و چیز بیشتری بیان نمی‌کند. با توجه به برداشت‌هایی که در تبیین قاعـده یقـین گذشت، به نظر می‌رسد که می‌توان گفت منظور وی از این نظر، اثبات حجیّت قاعده یقین بر مبنای تفسـیر سوم یا حداقلّی آن است.

بررسی روایات قاعده فراغ و تجاوز

قبل از تحلیل و بررسی روایات قاعده فراغ و تجاوز یادآوری یک نکته لازم است و آن اینکـه برخـی بـر

این باورند که قاعده یقین با قاعده فراغ و تجاوز تفاوت جوهری دارد؛ زیرا موضوع قاعده فراغ و تجاوز ـ اعمّ از اینکه یک قاعده یا دو قاعده باشد ـ تجاوز از محل یا فراغت از عمل است؛ بی آنکه یقین در موضوع آن اخذ شده باشد؛ اما در قاعده یقین آنچه جزء موضوع قرار گرفته است؛ بلکه تمام موضوع می‌باشد، یقین است؛ بنابراین نباید قاعده یقین را به معنی قاعده تجاوز دانست (انصاری حقیقی، ۱۱).

محقّق همدانی در بیان تعلیل و تشریح کلام شیخ انصاری مبنی بر فساد توهّم استفاده قاعده یقین از قاعده فراغ و تجاوز چنین می‌گوید: آنچه فساد این توهّم را روشن می‌سازد، این است که قاعده یقین بر تجاوز محل متیقّن متوقّف نیست؛ زیرا گاهی پیش از تجاوز محل در آن شکّ می‌شود؛ همان‌طور که اگر پیش یا حین زوال، معتقد به طهارت یا نجاست لباس یا پاک بودن بدن از حدث باشد و سپس قبل از اقامه نماز در آن شکّ کند، همان‌گونه که قاعده عدم اخذ به شکّ بعد از تجاوز محل، متوقّف بر سبق اعتقاد نیست؛ بنابراین هیچ ارتباطی میان دو قاعده وجود ندارد تا استشهاد نسبت به قاعده یقین بواسطه روایات قاعده تجاوز صحیح باشد (همدانی، ٤٤٨).

در مقام پاسخ به این نظر باید گفت، این واضح است که آنچه در روایات باب فراغ و تجاوز آمده است، در مورد محتوای قاعده یقین نمی‌باشد؛ زیرا معلوم است که آنچه در قاعده یقین فرض است، محقّق شدن یقین پیش از شکّ است که در صورت معتبر بودن به این معنا است که با تحقّق یقین در زمان اول می‌بایست آن را مؤثر قلمداد نمود؛ اگر چه در زمان‌های بعد به شکّ تبدیل شود و متون روایی مورد بحث دارای چنین مفهومی نیستند؛ اما نباید فراموش کرد آنچه به نام قاعده یقین قابل اصدار است، از این روایات می‌توان بدست آورد؛ با این توضیح که برخی از روایات دلالت دارند که هرگاه عملی صورت گرفت و سپس در آن شکّ واقع شد، نباید به شکّ مجال تأثیر داد؛ حال چه یقینی وجود داشته باشد و الآن به شکّ تبدیل شده باشد یا یقینی وجود نداشته و غفلت بوده باشد و اکنون در کیفیت کار و انجام آن شکّ دارد (پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله علی‌دوست، جلسه ۲۹).

آنچه مسلّم است این است که در کتاب‌های اصولی، توجّه کافی به پذیرش قاعده یقین توسط روایات قاعده فراغ و تجاوز صورت نپذیرفته است. طیّ بررسی‌های به عمل آمده در این زمینه می‌توان با استناد به برخی از روایات باب فراغ و تجاوز به اثبات حجّیت قاعده یقین فی‌الجمله و بنا بر تفسیر حداقلّی آن دست یافت. برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

۱ ـ «عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بُكيرِ بْنِ أَعْينَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يشُک بَعْدَ مَا يتَوَضَّأُ قَالَ هُوَ حِينَ يتَوَضَّأُ أَذْكَرُ مِنْهُ حِينَ يشُک؛ بکیر بن اعیَن می‌گوید به امام (ع) گفتم: مردی پس از وضو شکّ می‌کند. فرمود: او حین وضو بیشتر متوجه بوده است نسبت به زمانی که شکّ می‌کند (حواسش جمع بوده است)» (طوسی، ۱۰۱/۱).

۲ ـ عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «إِذَا شَككتَ فِي شَيءٍ مِنَ الْوُضُوءِ

وَ قَدْ دَخَلْتَ فِی غَیرِهِ فَلَیسَ شَکک بِشَیءٍ إِنَّمَا الشَّک إِذَا کنْتَ فِی شَیءٍ لَمْ تَجُزْهُ؛ وقتی در چیزی از (اعمال) وضو شکّ کردی و سپس وارد در غیر آن شدی، شکّ تو در آن بی اهمیّت است. شک تنها زمانی است که در چیزی باشی و از آن نگذشته باشی» (همو).

۳ ـ اسماعیل بن جابر از امام صادق (ع) نقل کرده که فرموده است: «... إِنْ شَک فِی الرُّکوعِ بَعْدَ مَا سَجَدَ فَلْیمْضِ وَ إِنْ شَک فِی السُّجُودِ بَعْدَ مَا قَامَ فَلْیمْضِ کلُّ شَیءٍ شَک فِیهِ مِمَّا قَدْ جَاوَزَهُ وَ دَخَلَ فِی غَیرِهِ فَلْیمْضِ عَلَیهِ؛ اگر در رکوع شکّ کرد بعد از آنکه سجده رفت، پس باید بگذرد (و به شک اعتنا نکند) و اگر بعد از اینکه قیام کرد، در سجده شکّ کند، باید امضا (و عبور) کند. هر چیزی که در آن شکّ کرد از مواردی که از آن گذشته است و وارد در غیر آن شده باشد، باید همان را امضا (و تأیید) نماید» (همو، ۲/ ۱۵۳).

۴ ـ محمد بن مسلم می‌گوید که امام باقر (ع) فرمود: «کلُ مَا شَککتَ فِیهِ مِمَّا قَدْ مَضَی فَامْضِهِ کمَا هُوَ؛ هر آنچه که در آن شکّ کردی از چیزهایی که گذشته است، از آن، همان‌گونه که بوده است بگذر» (همو، ۲/ ۳۴۴).

۵ ـ زراره می‌گوید امام صادق (ع) فرمود: «... یا زُرَارَهُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَیءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِی غَیرِهِ فَشَکک لَیسَ بِشَیءٍ؛ ای زراره زمانی که از کاری خارج شدی و وارد کار دیگری شدی، شکّ تو (در کار قبلی) اهمیتی ندارد» (همو، ۲/ ۳۵۲).

این نوع روایات مربوط به قاعده فراغ و تجاوز هستند و برای اثبات قاعده یقین وارد نشده‌اند؛ زیرا مناط قاعده یقین، تحقّق یقین در یک مقطع و تحقّق شکّ پس از آن می‌باشد؛ به همین دلیل این قاعده با اموری همانند غفلت تأیید نمی‌شود. از سوی دیگر این روایات دارای فرض یقین نیستند؛ یعنی بیان نمی‌کنند که اگر یقین کردید و سپس شکّ عارض شد، وظیفه فلان کار است. با این وجود سخن در آن است که آیا می‌توان فارغ از بحث فراغ و تجاوز، قاعده یقین را نیز از آن‌ها اصطیاد نمود؟ به عبارت دیگر آیا از اطلاق ادله موجود می‌توان موردی را که فرد یقین داشته است فهمید؟ برای مثال از این گفتار معصوم که «اگر در کاری که انجام دادید، شکّ کردید، کار را هم‌چنان که بوده، ادامه بده و تأیید کن»، می‌توان سبقت غفلت یا یقین نسبت به شکّ را دریافت. در این صورت هر چند می‌توان گفت که روایات به طور مستقلّ قاعده یقین را اثبات نمی‌کنند؛ ولی با اثبات این قاعده نیز منافاتی ندارند. به دیگر سخن فرضیه این است که آیا امکان دارد گفته شود که شارع معتقد است که وقتی به چیزی یقین حاصل شد و سپس در آن شکّ عارض گردید، می‌توان تا وقتی که خلاف آن یقین ثابت نشده است، آثار آن را مترتّب نمود؟!

در روایت اول می‌توان گفت که اَذکَریت (متوجه‌تر بودن) حین عمل به عنوان دلیل بنا گذاری بر عمل سابق معرفی شده است و این نکته در مورد قاعده یقین نیز وجود دارد. به علاوه می‌توان گفت این قاعده یک قاعده عقلایی است، مثلاً عقلاء در مورد کسی که علم به بدهکاری به شخص دیگر دارد و بعد از گذشت

زمانی شک در سبب بدهکاری می‌کند بنای بر عدم رفع از یقین سابق دارند (پایگـاه اطلاع‌رسـانی مدرسـه فقهی امام باقر (ع)، جلسه ۳۱).

در روایت دوم از مفهوم ذیل روایت (إِنَّمَا الشَّک إِذَا کنْتَ فِی شَیءٍ لَمْ تَجُزْهُ) می‌توان فهمید که اگر پس از انجام گرفتن عملی و ترتب آثار آن در آن عمل شکّ شود، نباید به آن شکّ عارضی توجّه نمود و آثار عمل را باید مترتب کرد و اطلاق آن نیز می‌فهماند که تفاوتی نیز ندارد که شکّ موجود، مسبوق به غفلت باشد یـا یقین.

بسته به نوع نگاهی که به واژه «غیره» وجود دارد[۱]، می‌توان این روایت را هـم بـرای قاعـده فـراغ و هـم تجاوز ثابت دانست؛ ضمن آنکه امکان اثبات قاعده یقین بوسیله آن وجود دارد؛ زیرا هرچند در قاعده یقین، سبق یقین لازم و در قاعده فراغ و تجاوز نیازی به آن نیست؛ اما اطلاق روایت با سبق یقین نیز سازگار است و می‌توان گفت که اطلاق روایت مثبت قاعده یقین با تفسیر حداقلّی آن است.

در تحلیل روایت سوم هم این امکان وجود دارد که به وسیله ملاکی کـه در آن وارد شـده اسـت: (کـلُّ شَیءٍ شَک فِیهِ مِمَّا قَدْ جَاوَزَهُ) و با اسـتفاده از اطـلاق آن قاعده یقین را اثبات نمود؛ زیرا هر چنـد از ترکیـب «مِمَّا قَدْ جَاوَزَهُ» می‌شود فهمید که ساختار این روایت برای قاعده تجاوز است؛ اما با فـرض اطـلاق آن کـه عبارت است از اینکه در مسبوقیّت نسبت به این شکّ، تفاوتی میان غفلت و یقین نیست، می‌توان به مـلاک قاعده یقین دست یازید.

در مورد روایت چهارم هم با توجه به اطلاق ملاک آن (مِمَّا قَدْ مَضَی)، این امکان وجود دارد که گفتـه شود اگر پیشتر یقین به امری موجود بوده یا نسبت به آن غفلت وجود داشته است و مربـوط بـه گذشـته نیـز هست، در هر دو صورت نباید به شکّ اعتنا نمود و حکم به نافذ بودن یقین (در ما نحـن فیـه) نمـود و آثـار یقین را مترتّب کرد.

در روایت پنجم نیز قاعده یقین این‌گونه اصطیاد می‌شود که وقتی مکلـف از عملـی خـارج و مشـغول عمل دیگری شود و سپس در عمل پیشین شکّ عارض گردد، در صورتی که شکّ مسبوق به یقین باشد، باید به قاعده یقین عمل نمود. به دیگر سخن بر حسب اطلاق مسبوقیت شکّ، چنان‌چه شکّ مسبوق به غفلـت نباشد، قطعاً مجرای قاعده یقین خواهد بود.

همان‌گونه که مشاهده شد با توجه به ویژگی‌هایی که در روایات ماننـد اذکریـت حـین عمـل، اطـلاق مسبوقیّت شکّ و اطلاق ملاک «ممّا قد مضی» وجود دارد، برداشت حداقلّی دقیقاً با مفاد روایـات مـذکور هم‌خوانی دارد؛ بدین معنا که مشکوک را رها کرده و آثار آن نسبت به آینده اعمال نگردد؛ زیرا ـ مثلاً ـ ملاک «فامضه کما هو» ادامه دادن تا کشف یقین جدید نیست، بلکه معنایش این است کـه بـه مـورد شـکّ اعتنـا

---

۱. یعنی اگر ملاک دخول در غیر را در جزء دیگر همان عمل بیابیم، مستند برای قاعده تجاوز و اگر مستقلاً از آن عمل بگیریم، مستند قاعـده فراغ خواهد بود.

نشود و اگر اثری نیز وجود دارد، از این لحظه به بعد قابلیت بار شدن نـدارد. ایـن برداشـت و مـوارد مشـابه مستفاد از دیگر روایات، بیانگر همان رویکرد حداقلّی به قاعده یقین است؛ هر چند کـه در برداشـت «حـدّ متوسط» نیز می‌توان به آثار گذشته که برای آینده هست، جامه عمل پوشـاند و اگـر کسـی بـا رویکـرد حـد متوسط نیز قاعده یقین را اجرا نمود، فعل او قابل انتقاد نیست؛ اما چون در مقام اثبات و احیای قاعـدیت آن هستیم و این امر مستلزم وجود دلیل و حجّت معتبر است، تنها می‌توان مفاد روایات را در برداشت حداقلّی جاری دانست.

نکته‌ای شایان یادآوری این که شیخ انصاری از میان برداشت‌های سه‌گانه، برداشت سـوم را مبتنـی بـر تمامیت قاعده فراغ و تجاوز و نه قاعده یقین می‌پذیرد (انصاری، ۳/ ۳۱۲).

ملاحظه‌ای که بر این سخن وارد می‌شود این است که هر چند برآیند قاعده فراغ و تجاوز و قاعده یقین با تفسیر حداقلّی از آن با هم یکسان است؛ ولی قاعده مورد نظر ایشان فقط در برخـی ابـواب فقهـی ماننـد طهارت و صلات و نیز بنابر برخی نظرات در باب حج کاربرد دارد و در ابواب دیگر ماننـد طـلاق، نکـاح، خمس، زکات، اجتهاد و تقلید، قضاء و شهادت و ... کاربردی ندارد؛ این در حالی اسـت کـه قاعـده یقـین گستره‌ای وسیع دارد و همان‌گونه که در برخی مثال‌ها مشاهده شد، در صورت اثبات آن می‌تواند در بسیاری از عرصه‌ها راهگشا باشد (پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله علی‌دوست، جلسه ۲۸).

بنابراین با توجّه به ادلّه‌ای که بیان شد می‌توان به وجود قاعده‌ای به نام «قاعده یقین» با تفسـیر حـداقلّی آن مهر صحّت و تأیید زد.

نمونه‌هایی از کارکرد قاعده یقین با رویکرد حداقلّی

۱. شهادت در طلاق

اگر به عدالت فردی یقین حاصل شد و از او ـ مثلاً ـ در مراسم طلاق جهت شاهد بودن اسـتفاده شـود، پس از عارض شدن شکّ در عدالت، همـه طلاق‌ها که با حضور وی انجام پذیرفتـه، صـحیح بـوده و اگـر اثری نیز مترتّب شده است، صحیح می‌باشد و قابل گسست نیست؛ ولی اگر طلاق مزبور دارای اثری است که هنوز مترتّب نشده، پس از شکّ، قابلیّت ترتّب نخواهد داشت؛ برای نمونه اگـر زن هنـوز ازدواج مجـدّد ننموده است، بر حسب تفسیر حداقلّی و برداشت سوم نمی‌شود آثار طلاق را مترتّب نمود و او نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

۲. نقض حکم قاضی

نمونه دیگر شکّ قاضی در قضاوت خودش است با این توضیح که قاضـی بـر اسـاس شـهادت شـهود نسبت به مسأله‌ای حکمی صادر نموده است و پس از آن در شرایط معتبر در شـهود شـکّ می‌کنـد. در ایـن مسأله میان فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ عدّه‌ای معتقد به نقض حکم و رأی قاضی و برخـی نیـز بـه عـدم

نقض آن نظر دارند.

در بیان مبانی نظرات اختلافی در مسأله ذکر این مطلب ضروری است که دلیل معتقدان به نقض حکم و رأی این است که همان‌گونه که صدور حکم از ابتدای امر بدون علم و یقیـن بـه مسألـه جـایز نـیست، همین‌طور هم نفس علم و یقین در مسأله باید استمرار داشته باشد. بدین معنا که عمل به حکم صادر شده و اجرای آن جز در صورت بقا و استمرار علم و یقین نسبت به آن جایز نیست. علاوه بر این دلیل، بایـد افـزود که اگر حکم مشکوک در بحث حاضر از مصادیق حدود باشـد، قاعـده درأ شـامل آن می‌شـود کـه در ایـن صورت می‌توان بدون تفصیل میان احکام، قاعده مزبور را در غیر مصادیق احکام حدود نیز جاری ساخت. توصیه امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر در بیان صفات قاضی نیز مؤید این دو دلیـل اسـت (موسـوی اردبیلی، ۱/ ۳۱٦): «... و از قبول حقّ پس از دانستن آن ناراحت نمی‌شود... و از تحقیـق بسـیار بـرای فهـم موضوع خودداری نمی‌ورزد. کسی که در شبهات بیشتر توقّف کند و بیشـتر در پـی بدسـت آوردن برهـان و حجّت باشد... (شریف رضی، ٤۳٤)».

مستند گروه مقابل بر عدم نقض حکم، اجرای اصل صحّت است؛ یعنـی اگـر قاضـی پـس از انشـای حکم خود، در درستی آن شکّ کند، با اجرای اصل صحّت به همان رأی پیشین عمل می‌کند؛ البته تا وقتـی که به نادرستی آن یقین پیدا نکرده باشد. امام خمینی (خمینی، ۲/ ٤۰۸)، فاضل لنکرانی (فاضـل لنکرانـی، ٦۳) و مؤمن (مؤمن قمّی، ۸٤) معتقدند با استناد به اصالت صحّت، حین شکّ در حکم قاضی دیگـر جـز بعد از علم و یقین به اشتباه او، نمی‌توان رأی او را نقض کرد.

در مقام نقد این دیدگاه باید اذعان داشت که استناد به اصل صـحّت در اینجـا مشـکل اسـت؛ زیـرا در صورتی که فرد بخواهد در باره فعل خود، این اصل را جاری سازد، باید گفت که چنین موردی مجرای اصل صحّت نیست؛ چرا که اصل صحّت در مـورد فعـل دیگـران جریـان دارد (آشـتیانی، ٤/ ۷۸؛ جـواهری، ۲/ ۷۳۰؛ کاظمی خراسانی، ٤/ ٦۵۳). افزون بر آن، این مورد از موارد اصل صحّت نیست؛ زیرا اصل صـحّت در موردی جاری است که صورت عمل محفوظ نباشد و مورد بحث ما دارای چنین ویژگی نیست. به دیگـر سخن اصل صحّت هم مثل قاعده فراغ اصلی عقلایی است. بنابراین وقتی انسان در عملی که پیشتر انجـام داده است شکّ کند که آیا همه جهات و شرایطی که رعایت آن‌ها لازم اسـت را انجـام داده یـا نـه، صـورت عمل هم در خاطر او نیست، این احتمال هست که عمل را با همه شرایط انجام داده اسـت؛ ولـی بـه مـرور زمان برخی جهات را فراموش کرده است، در مثل این حالت می‌توان عمل را حمل بر صـحّت نمـود؛ ولـی وقتی که همه جهات نزد او محفوظ است و می‌داند که حین عمل نسبت به حـین شـکّ هوشـیارتر نبـوده و چیزی را فراموش نکرده است ولی باز هم در صحّت شکّ می‌کند، فارق از اینکه شبهه حکمی یا موضـوعی باشد، دیگر اصل صحّت مجال جریان پیدا نمی‌کند (موسوی اردبیلی، ۱/ ۳۱۷).

چنان‌که مشهود است هر دو گروه از فقها بدون مقیّد کردن مسأله به صورت اجرای حکم صادره و عدم

اجرای آن و به صورت مطلق فتوا به نقض یا عدم نقض حکم اولیه قاضی در هنگام شک داده‌اند و این مطلق‌انگاری همسان با نتیجه‌ای است که با جستجو در متون فقهی در مسأله فوق به دست می‌آید.

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان گفت که ظاهراً این مطلق‌انگاری به علت عدم حجیّت قاعده یقین در نزد آنان یا عدم توجه به حجیّت آن در هر دو گروه به منصه ظهور رسیده است؛ اما بر مبنای حجیّت قاعده یقین در تفسیر حداقلّی آن، می‌توان به این صورت نظر داد که اگر حکم صادر شده، اجرا و اثر نیز مترتّب شده، دیگر نیاز به تجدید نظر یا نقض حکم صادر شده نخواهد بود؛ اما اگر حکم صادر شده است ولی مورد اجرا قرار نگرفته، نمی‌توان اثر را مترتّب نمود و نسبت به پس از آن بایستی از مستندات دیگری استفاده کند. یکی از فقهای معاصر می‌نویسد: «وقتی که حاکم بدون گذشت زمان؛ بلکه پیش از اجرای حکم یا در اثنای آن دچار شکّ و تردید گشت، در مانند این وضع اعمال آن حکم مجاز نبوده و واجب است حکم خود را بازبینی نماید» (همو، ۱/ ۳۱۶). به نظر می‌رسد عبارت «قبل الاجراء او اثناء الاجراء» در عبارت پیش گفته ظهور در مطلبی دارد که در این تحقیق مورد کنکاش قرار گرفته است. این مطالب عیناً در باب فتوا و شکّ مفتی در مستند فتوا نیز جریان دارد با این تفاوت که در مسأله قبلی شکّ در انشائیات بوده و این مسأله از باب شکّ در اخباریات می‌باشد (همو).

۳. شکّ نمازگزار

از دیگر مواردی که می‌توان از تحقیق حاضر در آن بهره برد، مربوط به مسأله شکّ نمازگزار در انجام فریضه نماز در داخل وقت یا بیرون از وقت است. محقق یزدی در این مسأله می‌نویسد: «اگر بعد از فراغت از نماز شکّ کند که آیا نماز در وقت واقع شده است یا نه؛ چنانچه یقین داشته باشد که در هنگام شروع توجهی به وقت نماز نداشته است، اعاده نماز واجب خواهد بود؛ اما در صورتی که یقین دارد متوجه و مراعات کننده وقت بوده و با این وجود شک کند در اینکه نماز، داخل وقت انجام شده یا خارج از آن، بنا را بر صحّت بگذارد» (طباطبایی یزدی، ۱/ ۵۳۲). تردیدی نیست که صورت دوم که مورد تصور محقّق یزدی قرار گرفته از باب شکّ ساری و قاعده یقین می‌باشد؛ چنانکه مورد تصریح برخی از فقها قرار گرفته است (محقّق داماد، ۱/ ۲۲۱)؛ اما باز هم محقق یزدی حکم به صحت صلات داده‌اند.

نکته قابل توجه در این فرع فقهی، جریان یا عدم جریان قاعده فراغ می‌باشد. گروهی از فقها (حکیم، ۵/ ۱۶۱؛ خویی، ۱۱/ ۳۹۳؛ سبزواری، ۵/ ۱۶۴) که شرط جریان فراغ را منحصر به وجود شکّ ناشی از غفلت نکرده‌اند، بالطّبع در این فرع جریان قاعده را بدون مانع می‌دانند و حکم به صحّت نماز می‌کنند؛ اما آن دسته از فقهایی که قدر متیقّن از جریان قاعده فراغ را منحصر به شکّی که از احتمال غفلت ناشی شده است می‌دانند (ر.ک: منتظری، ۱/ ۴۲۳)، جریان قاعده فراغ را مشکل و حکم به عدم صحّت نماز کرده‌اند[1].

۱. گلپایگانی نیز همین نظر را دارد (محسنی سبزواری، ۲/ ۲۸۱).

با توجه به مطالب گذشته حتی اگر قائل به عدم جریان قاعده فراغ در فرع مذکور شویم حکم به صحت نماز در صورت یاد شده خالی از وجه نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱ ـ قاعده فراغ و تجاوز با قاعده یقین یکی نیست و امکان یکی بودن آنها نیز وجود ندارد و به نظر می‌رسد عبارت «توهم فاسد» که شیخ اعظم بیان فرموده است، درباره دیدگاهی است که قائل به اتحاد ملاک این دو می‌باشد؛ زیرا در قاعده فراغ به یقین نیازی نیست و حتی در صورت غفلت نیز ممکن است جریان یابد، ولی در قاعده یقین سبق یقین شرط است.

۲ ـ با توجه به ویژگی‌هایی که در روایات مانند اذکریت حین عمل، اطلاق مسبوقیّت شکّ و اطلاق ملاک «ممّا قد مضی»، اطلاق «فامضه کما هو» و ... وجود دارد، برداشت حداقّلی از قاعده یقین دقیقاً با مفاد روایات مذکور هم‌خوانی دارد؛ بدین معنا که مشکوک را رها کرده و آثار آن نسبت به آینده اعمال نگردد؛ زیرا ـ مثلاً ـ ملاک «فامضه کما هو» ادامه دادن تا کشف یقین جدید نیست، بلکه معنایش این است که به مورد شکّ اعتنا نشود و اگر اثری نیز وجود دارد، از این لحظه به بعد قابلیت بار شدن ندارد. این برداشت و موارد مشابه مستفاد از دیگر روایات، بیانگر همان رویکرد حداقّلی به قاعده یقین است؛ هر چند که در برداشت «حدّ متوسط» نیز می‌توان به آثار گذشته که برای آینده هست، جامه عمل پوشاند و اگر کسی با رویکرد حد متوسط نیز قاعده یقین را اجرا نمود، فعل او قابل انتقاد نیست؛ اما چون در مقام اثبات و احیای قاعدیت «قاعده یقین» هستیم و این امر از یک سو مستلزم وجود دلیل و حجّت معتبر بوده و از سوی دیگر هر چند فرض مسبوقیّت یقین ـ که رکن قاعده یقین است ـ در هیچ یک از روایات قاعده فراغ و تجاوز مصرّح نیست؛ تنها می‌توان با استفاده از اسناد پشتیبان قاعده فراغ و تجاوز ـ اما نه به ملاک آن ـ قاعده یقین را در تفسیر حداقلی آن حجّت دانست.

منابع

اراکی، محمدعلی، ***أصول الفقه***، قم: مؤسسه در راه حقّ، چاپ اول، ۱۳۷۵.

اسماعیل‌پور، محمّد علی، ***مجمع الأفکار و مطرح الأنظار***، تقریرات درس آیت‌الله میرزا هاشم آملی، قم: المطبعه العلمیه، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.

اصفهانی، محمّد حسین، ***الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیه***، قم: دار احیاء الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

انصاری حقیقی، محمّد حسین و محمّد حسن حائری، «پژوهشی متفاوت در روایات استصحاب با رویکرد احیاء

قاعده یقین»، ***مجله مطالعات اسلامی***، شماره پیاپی ۹۵، سال ٤٥، زمستان ۱۳۹۲، صص ۹ ـ ۲۷.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***فرائد الاصول***، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ نهم، ١٤٢٨ ق.

ایروانی، باقر، ***الحلقة الثالثه فی اسلوبها الثانی***، تهران: قلم، چاپ اول، ۲۰۰۷ م.

آشتیانی، محمّد حسن، ***بحر الفوائد فی شرح الفرائد***، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول، ١٤٢٩ ق.

بروجردی نجفی، محمّد تقی، ***نهایة الافکار***، تقریرات درس آقا ضیاء عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ١٤١٧ ق.

تنکابنی، محمّد، ***ایضاح الفرائد***، تهران: مطبعه الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۵ ق.

جواهری، محمد تقی، ***غایة المأمول***، تقریرات درس آیت‌الله ابوالقاسم خویی، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.

حائری یزدی، عبد الکریم، ***درر الفوائد***، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۸ ق.

حسینی شیرازی، صادق، ***بیان الأصول***، قم: دار الانصار، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.

حکیم، محسن، ***مستمسک العروه الوثقی***، قم: مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

خمینی، روح‌اللّه، ***تحریر الوسیله***، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی‌تا.

خویی، ابو القاسم، ***موسوعة الإمام الخوئی***، قم: مؤسسه إحیاء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

سبزواری، عبد الأعلی، ***مهذّب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام***، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.

شریف رضی، محمّد بن حسن، ***نهج البلاغه***، تحقیق صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

شهید اول، محمّد بن مکّی، ***القواعد و الفوائد***، تحقیق سیّد عبد الهادی حکیم، قم: کتاب‌فروشی مفید، چاپ اول، بی‌تا.

صافی گلپایگانی، علی، ***المحجة فی تقریرات الحجه***، تقریرات درس سیّد محمّد حجّت کوه‌کمری تبریزی، قم: موسسه السیده المعصومه علیها السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

طوسی، محمّد بن حسن، ***تهذیب الاحکام***، تحقیق: حسن موسوی خرسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

فاضل لنکرانی، محمد، ***تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله: القضاء و الشهادات***، تحقیق: حسین واثقی و محمد مهدی مقدادی، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

قمی، ابو القاسم، ***القوانین المحکمة فی الاصول***، قم: احیاء الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۳۰ ق.

کاظمی خراسانی، محمّد علی، ***فوائد الاصول***، تقریرات درس محقّق نائینی، قم: انتشارات جامعه مدرّسین، چاپ اول، ١٣٧٦.

محسنی سبزواری، احمد، ***العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشّی)***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

محقّق داماد، محمد، ***کتاب الصلاة***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.

مشکینی اردبیلی، ابو الحسن، ***حاشیة کفایة الاصول***، قم: لقمان، چاپ اول، ۱٤۱۳ ق.

مشکینی، علی، ***اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها***، قم: الهادی، چاپ ششم، ۱۳۷٤.

مصطفوی، محمّد کاظم، ***القواعد الفقهیه***، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱٤۲٦ ق.

منتظری، حسین‌علی، ***العروه الوثقی مع تعلیقات المنتظری***، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

موسوی اردبیلی، عبد الکریم، ***فقه القضاء***، قم: بی‌نا، چاپ دوم، ۱٤۲۳ ق.

مؤمن قمّی، محمّد، ***مبانی تحریر الوسیله***، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور، ***مصباح الأصول***، تقریرات درس آیت‌الله ابوالقاسم خویی، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

ولایی، عیسی، ***فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول***، تهران: نی، چاپ ششم، ۱۳۸۷.

هاشمی شاهرودی، محمود، ***قاعده الفراغ و التجاوز***، قم: دفتر آیت‌الله شاهرودی، چاپ اول، ۱٤۰۸ ق.

همدانی، رضا، ***حاشیه فرائد الاصول***، محمّد انصاری قمی، قم: چاپ اول، ۱٤۲۱ ق.

یزدي، محمد کاظم بن عبدالعظیم، ***العروه الوثقی فیما تعمّ به البلوی***، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.

پایگاه‌های اینترنتی

پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله علی‌دوست:

http://salsabeal.ir/index.php/fa/lessons/teaches-phd/teaches-94-95/teaches-94-95-osoul-1.html.

پایگاه اطلاع‌رسانی مدرسه فقهی امام باقر (ع):

http://mfeb.ir/taghrirat/156-qau9596/5987-osulqai